



در موسیقی ایران

متن اقتراح:

- ۱ - وجود مضمونهای غم انگیز در موسیقی ایران - که بهر حال انکارناپذیر است - ناشی از چه عواملی است؟
- ۲ - آیا در این مورد عوامل تکنیکی موثرتر بوده است یا نمود های اجتماعی و آیا رابطه علیت بین این عوامل دوگانه موجود است؟
- ۳ - مضمونهای غم انگیز شعری در تلفیقی که با موسیقی مییابد تا چه اندازه در ازدیاد صفت غم انگیزی موسیقی ایران تأثیر دارد؟

مقدمه

بیشک آشکار است که همه نمود های هنری سرزمین ما از جوه تمیز مشترکی برخوردار است، که مسلماً بارزترین آن غم - و یا نوعی خاص از

غم - میباشد. غمی مطبوع و دلپسند که محققا از عناصر سازنده زیبایی در هنر شرق و بالاخص ایران است. عارفان ما نیز بغم پناه جسته و عزلت و انزوا را وسیله ای برای تزکیه نفس و تهذیب درون پنداشته اند .

افراط در خود کاوی و درون گرایی با آنکه انگیزه ای بر توان برای القاء الهام به هنرمند و بخاطر خلق و ابداع زیبایی بوده، باعتقاد حقه ای نیز انحطاط اجتماعی و خصوصاً فکری و فرهنگی سرزمین ما را سبب شده است.

بدبینی و یأس ناشی از این غم لطماتی جانگزا به پیکر اجتماع ما وارد آورده و حرکت و تلاش را از آن منتزع ساخته است .

بخشی بزرگ از شعر ما در دریائی از غم و اندوه و سرشکستگی و حقارت مغروق است ، نقاشی مان ، بارنگهای تیره و کدر و طرحهایی با زاویه های تند و خطوط خمیده و منکسر، القاء کننده احساسی اندوهگین میباشد. موسیقی مان نیز با فواصل و حالاتی خاص که در بردارد نمایاننده اندوهی است که خود از عواملی بیشمار زائیده است . برای کاوش در اینگونه عوامل، و یا لاقلاً مهمترین آنها ، چنین اقتراح در این شماره منظور شده است . اندیشمندان و صاحب نظران را بارائه نظر دعوت کرده ایم . این باب تازه نیز امید میرود سببی برای بیان نظرات کسانی گردد که بنحوی باشعر و موسیقی ایران سروکار دارند . نکته ای که ذکرش در اینجا ضروری است، آنستکه، تقدم و تأخر در درج نظرات شرکت کنندگان در اقتراح به هیچ چیز نباید تعبیر شود جز به ترتیب وصول نظرات .

و پس از آن تذکر این نکته مهم مینماید که چاپ نظرات ذیل هرگز نمیتواند دلیل و اماره ای بر توافق و یا تضاد نظر مجله موسیقی با مطالب طرح شده باشد .

«م-خ»

کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



ملیک اصلانیان

استاد هنرستان های موسیقی

(مطلب ذیل بدون در نظر گرفتن شماره نوشته شده است)

وجود غم در ایران از یک منشاء اصلی منتج میشود و آن نا آگاهی از اجتماع و تحولات آنست. نا آگاهی همواره خاص نزدیکی با طبیعت اولیه میباشد. هرچه بر میزان شناسائی افزوده شود و فاصله از طبیعت بیشتر گردد، شادی و سرور بارزتر نمایان میشود. يك تحقيق ساده بخوبی بما مینماید که «حیوانات»، غالباً از شادی بهره کمتری دارند و در نگاه بی تفاوتشان، بارقه نشاط و شغف مشاهده نمیشود، جز نزدیکی - بیش از انسان - به «طبیعت» و «زندگی بدوی تر»، هیچ چیز سبب وجود چنین خصیصه ای برای حیوانات نیست.

انسان که حیوانی تکامل یافته و با خصائص اجتماعی است، هرچه گرایش با اجتماع توان بیشتری داشته باشد از مظاهر طبیعی چون غم، یأس و حرمان

و غیره دور میشود و بالعکس. طبیعت کلیه نمود های اجتماعی و هنری ما نیز تابع همین اصل است. موسیقی در سرزمین ما، نسبت به شعر بدوی تر است و در نتیجه غم آن افزون تر. تحرك و تکامل سبب دوری جستن از طبیعت و ذات اولیه و غلبه بر غم و اندوه میشود.

در موسیقی مغرب زمین غم مغلوب تکامل شده است. موسیقی غرب مثبت است و غمی نیز اگر در آن باشد غم باروری است. در اینجا توضیح در باب غم مثبت و منفی ضرور بنظر میرسد: غم مثبت غم راستینی است که هدف دارد. از دایره تمنیات شخصی بیرون است. بارور است. خدائی است و بهمین لحاظ زیبا و دل انگیز است.

غمی که در عرفان ایران موج میزند، از اینگونه است. تنهایی و انزوای عارف برای نزدیکی و مقارنه بیشتری با خدا و ابدیت است و نه بخاطر سر خوردگی های شخصی و انفرادی.

غم منفی ناشی از عقده هائی است که در آفریننده اثر هنری وجود دارد. هر گاه آفریننده بتواند هر چه را در درون اوست بیان و باز گو کند و عبارت رساتر برای باز گوی درون، قدرت خلاقه داشته باشد، مسلماً شاد و مسرور خواهد بود ولی هر گاه قدرت لازم برای خلق و هدف منطقی برای آن وجود نداشته باشد، آفریننده از باز گوی آنچه که احساس میکند ناتوان میماند و در حقیقت در درون خود «عقده» خلق میکند! ما هنوز در موسیقی، دارای قدرت خلاقه لازم نشده ایم. زیرا که در غمی منفی محصوریم و نمیتوانیم حصار و قید را بشکنیم. بالنتیجه در این دایره منفی همواره بدور خود میچرخیم.

محققین غربی بخوبی پی برده و ثابت کرده اند که غم همواره در ایران وجود نداشته است. نمونه بارز آثاری که رنگی از غم ندارد و سرشار از حماسه و قدرت است، شاهنامه فردوسی میباشد. در اینجا است که باید به عامل دیگری که موجب غم در سرزمین ما و همه سرزمینها است اشاره کرد و آن مذهب است.

پس از ارتداد و کفر در دنیا، ورود دین بجوامع مختلف بحران و بیماری ایجاد کرد. در همه مذاهب احساس گناه و تقصیر و مسئولیت بنحوی

بارز وجود دارد و همین احساس درشون هنری نیز تأثیر گذارده است. در غرب با استمداد از « تکنیک هنری » احساس مزبور را از خود دور ساخته اند ولی ما نتوانسته ایم از این « بحران و بیماری » رهایی بیابیم. زیرا در محیط ما، اجتناب از تکنیک تجویز میشود. گروهی نمیگذارند تکنیک در موسیقی ما پیشرفت کند. موسیقی یکصدائی همواره غم انگیز بوده و هست زیرا « حرکت » در آن دیده نمیشود. در چند صدائی « کنتراست » و بهتر بگویم « جنگ و مبارزه » ایجاد میشود و مبارزه همیشه مبتنی بر حرکت و تلاش است. و حاوی غرور و هیجان.

تاریخ هنری ما شاهد است که روح مبارزه تا اندازه ای در شعر ایران نفوذ یافته و این نمود هنری دارای تحرك شده است ولی در موسیقی، ما تازه میخواهیم دست بمبارزه بزنیم. پیشنهاد استفاده از تمهیدات تکنیک غرب از جمله « کنتربوان » در موسیقی ایران برای ایجاد کنتراست و جدال و مبارزه و در نتیجه، تزریق تحرك و تلاش به پیکر افسرده و پژمرده آنست.

باید غم منفی از موسیقی ما زدوده شود، زیرا جز یأس و بدبینی و دلهره ثمری بیار نمیآورد. چه بسا که بشهادت تاریخ آثار غم انگیز سبب اتلاف انسانها شده است. مثلاً، از سفونی پاته تیک چایکو و سکی، روایت شده است که چه تأثیراتی در برخی از افراد ضعیف النفس گذاشته و آنها را وادار بخودکشی نموده است. در یونان حتی استفاده از برخی از گامها را ممنوع ساختند زیرا دارای حالاتی منفی بود و سبب ایجاد ضعف و فتور روحی در مردم میشد.

در ایران روح یگانگی و فردیت زیاد است. راه آینده ما باید به « دویت و دوگانگی » (دوآلیته) برسد تا پس از آن به « یگانگی » خاصی که اوج تکامل ما خواهد بود منتهی شود.

اهمیت موسیقی مدرن در عصر حاضر اینست که با «رومانتیزم» مبارزه کرد و به یگانگی خاص خود رسید.

قیاس شرق و غرب در تکامل هنری مثال لاک پشتی را بخاطر میآورد که با خرگوش تیز پا مسابقه سرعت می داد. خرگوش پس از آنکه یکبار به مقصد و هدف رسید و باز بشکرار راه پرداخت، مجدداً در نیمه راه به لاک



پشت رسید . لاک پشت وقتی خرگوش را همپا و همطر از خود دید لافید که با او برابر است ! غافل از آنکه يك دور کامل از او عقب مانده است . غرب هم اکنون دوباره از «صفر» شروع کرده است . به جستجوی ترادیسبون و سنن ملی میپردازد و ما نیز از ابتدا در همین مرحله مانده بودیم ! این ادعانیست حقیقت است و حتی در کنگره موسیقی تهران آقای « بودبوی » - یکی از اعضا - اظهار داشت : اکنون موسیقی ما با شرق در يك طراز است ، زیرا ما با ترادیسبون قطع رابطه کرده بودیم و حالا از نو به جستجوی آن پرداخته ایم .

باین ترتیب غرب پس از ۱۴۰۰ سال تحول و تکامل مجدداً به صفر رسیده است و این فرصتی است برای ما شرقیها که رکود و جمود را کنار بگذاریم و در موسیقی خود حرکت و نیرو بدسیم و همپای غربیان ، که اکنون در حد ما قرار گرفته اند ، خود را در راه تکامل و تحول قرار دهیم .

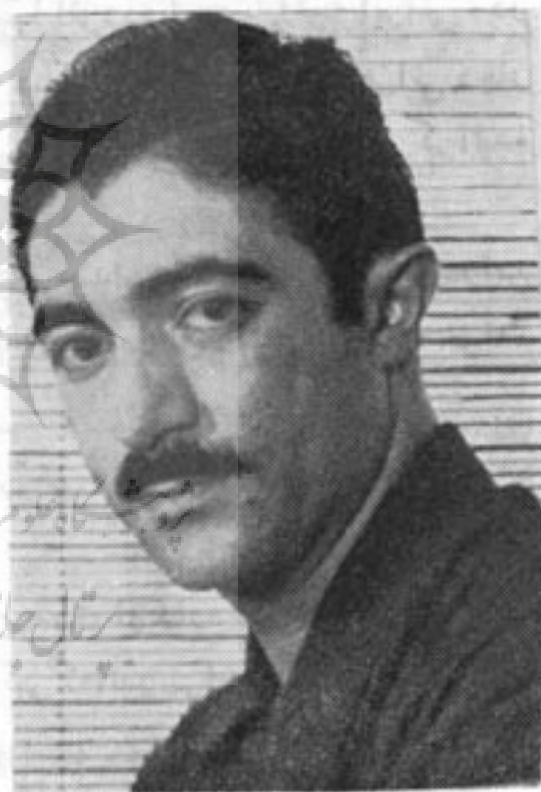
البته باید توجه داشت که آغاز مجدد غربیها ، از ابتدا ، توأم و قرین با تجریبات ذیقیمت و فراوان آنانست حال آنکه ما فاقد این دانش هستیم . تحول و تکامل فعلی ما باید با استفاده از روش نوینی باشد که مقتضای عصر حاضر است نه با طریقه های قدیمی مثلاً هم اکنون که موسیقی مدرن ، انسان دردنیای شیوع و نفوذ یافته است ، استفاده از تئوریهای روماننیزم عملی خطا و عبث است . باید راه موسیقی ما راه امروز باشد . و وسائل مورد استفاده ما نیز برای پیشرفت و گسترش آن ، وسائلی جدید و تازه .

امروز غم با دنیای عظیم تکنیکی و امور سریع آن ، مطابقت و موافقت ندارد . حتی میتوان گفت که ماشینیسم و تکنیک دیگر امروز فرصت و مجال غم و اندوه بکسی نمیدهد .

باز هم تکرار میکنم که ایراد من به غم ، نوع منفی آنست . و گرنه غم و اندوه مثبت و صادق سبب افزایش نیروی ابداع و ابتکار خواهد شد .

از عوامل دیگر وجود غم در شرق و ایران ، علاوه بر نزدیکی با طبیعت که ذکرش گذشت ، نحوه برخوردی است که با آن دارد . مثلاً در شرق آسمان همواره باز و روشن و پراپت و ابهام آفرین است . حال آنکه آسمان غرب همیشه آکنده و پوشیده از ابر است و در حقیقت پرده و حائل بین انسان و خدا - یا ابدیت - وجود دارد . انسان شرق ابدیت را در خود حس میکند و

این چیزی نیست جز نفوذ مستقیم عوامل طبیعی در روح او .
 در زمره عوامل دیگر شاید از ربع پرده نیز بتوان نام برد زیرا بهر حال
 کم یا زیاد - دارای تأثیر است .
 محققاً شعر نیز در تلفیق با موسیقی در آن تأثیر میگذارد . رابطه
 شعر و موسیقی در اروپا هم همینگونه بود . ولی بعداً موسیقی زندگی مستقلی
 یافت و از شعر جدا شد .



نادر نادر پور

شاعر معاصر

- ۱ - « وجود مضمونهای غم انگیز در موسیقی ایران » ؟ آیا این سخن درست است ؟
 - آری، بگمان من نیز ، مضامین موسیقی ایرانی ، غم انگیز است .
 سخن بر سر این نیست که از غم به چه تعبیر کنیم و کدام حالت را غم انگیز
 بخوانیم . زیرا بسا ممکن است که در این نامگذاری ، اختلاف پدید آید و

حالتی را که من «غم انگیز» خوانده‌ام، دیگری، «عرفانی» و «صوفیانه» بخواند و بامن بستیزه برخیزد که: نه! مضامین موسیقی ایرانی غم انگیز نیست! اما آنچه من میگویم، مبتنی بر تشخیص شخصی من و مؤید نظرات عمومی مردم است و حاجت بگفتن نیست که جز این دو، مقیاسی وجود ندارد. باری، همه بر آنند و من نیز بر آنم که مایه‌های غم انگیز در موسیقی

ایرانی فراوان است، اما چرا؟

خیال میکنم که پاسخ این پرسش را باید در مسیر تاریخی و اجتماعی ملت ایران جست.

قریب هزار سال است که از ترکتازی عرب میگذرد و در این زمان دراز، حملات چنگیز و تیمور بر ویرانیه‌ها افزوده است. آنچه ایرانی، در طول سالها ساخته، ناکهان فروریخته و آنچه آباد کرده، به ویرانی دچار آمده است. حماسه‌ها به مرثیه‌ها بدل شده و شادیها به اندوهها گرائیده است.

اگر بگوئید که تأثیر این حادثات، چندان عمیق نبوده و آنچه در این باره گفته شده، از اغراق بری نمانده است، بادلایل و مدارك اثبات خواهم کرد که عین واقع است.

این دو بیت شعر را که یکی از فرخی و دیگری از حافظ است، باهم مقایسه کنید:

از همه شهر، دل من سوی او دارد میل
بیهوده نیست پس این کبر که اندر سر اوست

✽

اگر چه حافظ شهرم، جوی نمی‌ارزم
مگر تو از کرم خویش، یار من باشی

در بیت نخستین، شاعر، عشق خود را مایه فخر معشوق می‌پندارد و چنان بخویش غره است که به دلدار نیز کبر می‌فرشد. اما در بیت دوم، شاعر را با همه قدر و مقامش می‌بینیم که در مقابل معشوق، احساس حقارت میکند و ارزش خود را در التفات و توجه او می‌بیند.

این تفاوت عظیم در میان معنی دو بیت ، که نمودار دو خوی مختلف است، از کجا حادث شده است ؟

من گمان میکنم هر روشن بینی ، سرچشمه نومییدی و حقارتی را که در بیت دوم نهفته است ، نیک بشناسد و خوب بداند که همه اینها، تأثیر حوادث بزرگ و مصیبت باری است که از هجوم وحشیانه مغول آغاز شده و تادوران «حافظ» دوام یافته است.

پس بگمان من ، نه همان موسیقی ، بلکه شعر و ادب ما نیز از دستبرد غم انگیز حوادث برکنار نمانده و بسبب وقایع نامنتظر و ویرانی های بزرگ تاریخی است که همه هنرهای ما به چاشنی غم آمیخته است و من میخواهم بگویم که عامل اجتماعی ، بیش از همه عوامل در غم انگیز بودن موسیقی ما (و چنانکه گفتم ، دیگر هنرهای ما) مؤثر بوده است، اما...
۲ - عوامل تکنیکی نیز در این خصیصه بی تأثیر نمانده است .

قبلا باید آشکار کرد که مقصود از عوامل تکنیکی چیست ؟
دزدبادی امر ، عوامل تکنیکی به تکیه ها ، مکث ها و فواصل و «نو آنس» هائی گفته میشود که در موسیقی وجود دارد . مثلا « ربع پرده » یکی از مهم ترین عوامل تکنیکی موسیقی ایرانی است که در «صفت غم انگیزی» آن نیز تأثیری شگرف داشته است و بهمین دلیل ، گروهی از کارشناسان فن ، هواخواه حذف « ربع پرده » از دستگاههای موسیقی ایرانی اند . غیر از « ربع پرده » ، عوامل نا محسوس اما مؤثر دیگر نیز موجود است که حالت غم انگیز موسیقی ما را تقویت میکنند و فعلا مجالی برای تشخیص و تشریح آن عوامل نیست .

اما آنچه تردید نمی پذیرد ، این است که موسیقی ما از آغاز پیدایش ، يك موسیقی « تکصدائی » بوده است . یعنی برخلاف موسیقی مغرب زمین که «ملودی» های گوناگونش در آن واحد بوسیله سازهای گوناگون نواخته میشود و از ترکیب آنها ، قطعه ای واحد پدید می آید ، در موسیقی ایرانی ، « ملودی » های واحد بوسیله سازهای متعدد ، اجرا میگردد و « مایه » (تونالیتة) خاصی را ایجاد میکند.

اگر بخواهیم که در این باره ، دست بدامن تمثیل زنیم ، میتوانیم گفت

که « مایه » اصلی هر دستگاہ ایرانی ، بمنزله سرودی واحد است که چند نفر ، توأمآ آنرا میخوانند و حال آنکه موسیقی مغرب زمین را مرکب از سرودهای مختلف ، فرض می توانیم کرد که هر کدام از آنها را یکنفر - بطور جدا گانه - بر زبان میراند و از تقدم و تأخیری که در خواندن هر يك از آن سرودها پیش می آید ، مكشها ، و تکیه‌هایی پدیدار می شود که مجموع آنها را با رعایت پاره‌ای تناسبات دیگر ، « آرمونی » میتوانیم خوانند.

سجیه « تکصدائی »^۱ بودن موسیقی ایرانی که در روزگار ان پیشین ، بارزتر از امروز بوده (زیرا در آن روزگار ، « ارکستر » وجود نداشته و دستگاہهای ما ، غالباً بوسیله يك ساز نواخته می شده است) خود بر حال غم‌انگیز موسیقی ایرانی می افزوده است و می افزاید . زیرا نغمه‌ای که از دل يك ساز تنها بر می خیزد ، آمیخته به اندوهی خاموش و سنگین است و آدمی را به تأملی دردناک و امیدارد و حال آنکه غوغای جوشان « ارکستر » از چنین اندوه خاموشی بدور است و نشاط مستانه‌ای در دل شنونده بر می انگیزد .

از این نکته که بگذریم ، باید بگوئیم که طرز ساختمان سازهای اصیل ایرانی نیز با سجیه موسیقی ما کاملاً موافق و مناسب است و صدای کوتاه آلاتی مانند « تار » و « سه‌تار » و « سنتور » ، باطنین‌های مقطع و محدود ، برای نواختن موسیقی « تکصدائی » ما ، بسیار شایسته است و این توافقی که بین نغمات و آلات موسیقی ایرانی موجود است ، خود نیز عامل توانائی در غم آلود کردن موسیقی ما بشمار تواند رفت . (البته در اینجا یاد آوری باید کرد که « کمانچه » بخلاف اغلب سازهای ایرانی ، دارای صدائی رسا و وطنینی کشیده است ، اما اولاً بقول معروف : « از يك گل بهار نمی شود » و ثانیاً « کمانچه » خیلی کمتر از « تار » و « سه‌تار » در موسیقی ما بکار رفته است و میرود .)

باری ، چنانکه دیدیم ، « عوامل تکنیکی » در « ازدیاد صفت غم‌انگیزی موسیقی ایران » تأثیر دارد ، اما این « عوامل » نیز ، خود مسولود اوضاع اجتماعی سرزمین ماست .

آیا نمی توان گفت که این خصیصه « تنهایی » و « تجرد » که در موسیقی

۱ - « تکصدائی » ترجمه کلمه « Monophonique » است .

ما به ملال آمیخته و اندوهی عاطفی و فلسفی را نیز دربر گرفته است، زاده حوادث بنیان کنی است که در طول قرن‌ها، ایرانی را به گوشه گیری و درویشی وادار کرده و بنیاد اطمینان و اعتماد اجتماعی او را متزلزل ساخته و نغمه‌هایش را به اندوه و ملال در آمیخته است؛

گمان میکنم که چنین تحلیل و تفسیری دور از حقیقت نباشد، زیرا که بسیاری از مظاهر هنری و غیر هنری جامعه ما نیز، اینگونه تفسیر را تأیید میکنند.

پس اگر این استنتاج را بپذیریم، باید اعتراف کنیم که «عوامل اجتماعی» مقدم بر «عوامل تکنیکی» است و بر طبق این تقدم و تأخر، رابطه علیت در میان هردو برقرار است.

۳ - چنانکه در یکی از سرمقاله‌های پیشین مجله «موسیقی» نگاشتم، در بین عروض فارسی (که اساس شعر ما را از هزار سال پیش تا کنون، تشکیل داده است) و دستگاههای موسیقی ایرانی، بیوندی نزدیک میتوان دید.

گویی دستگاههای موسیقی ما بمنزله قالب اشعار فارسی بوده و هر «بحر»ی از «بحور» عروضی، در یک یا چند دستگاه موسیقی، می‌گنجیده است. چنانکه وزن هر غزل، خود معلوم می‌گردد که با کدام یک از دستگاهها سازگاری دارد.

پذیرفتن این سخن نیز دشوار نیست که احتمالاً بعضی از «گوشه» پردازان^۱ موسیقی ایرانی با برخی از شاعران غزلسرا، معاصر بوده‌اند و گاهگاه، برای پاره‌ای از اشعار آنان، آهنگهایی پرداخته‌اند.

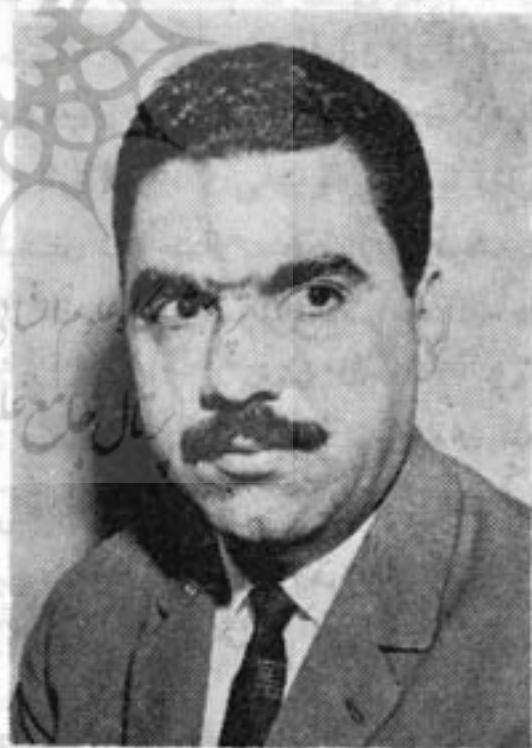
در این صورت، باید گفت که «مضمونهای غم‌انگیز شعری» - که خود از تأثیر اوضاع نامطلوب اجتماعی در طبع شاعران حکایت میکند - با «نغمه‌های غم‌آلود موسیقی» - که تأثیر همان اوضاع را در ذهن آهنگسازان نشان میدهد - در آمیخته و حالت اندوه‌زای موسیقی ما را تشدید و تقویت

۱ - منظور از «گوشه پردازان»، نغمه‌سازانی بوده‌اند که بر دستگاههای موسیقی ما، «گوشه» ها یا آهنگهایی افزوده‌اند و احتمال میتوان داد که نام آنان بر روی آثاری که پرداخته‌اند مانده باشد، خاصه آنکه نامهایی مانند: «حسینی»، «ابوعطا»، «بوسلیک»، «ابول‌چپ»، به اسامی خاص بی‌شبهت نیست.

کرده است . زیرا چنانکه در پاسخ پرسش نخستین یادآور شدم ، طبع شاعران ما نیز از تأثیر دردناک حوادثی که بر این سرزمین رفته ، خالی نمانده است و در میان شعر سخن سرایانی که پیش از ترکتازی مغول و بعد از آن میزیسته اند ، تفاوتی محسوس هویدا است .

و بدینگونه ، هیچ تردیدی در میان نیست که شعر و موسیقی ما ، دو آوای غم آلوده است که از تارهای يك دل برخاسته و هر کدام در دیگری ، تأثیری شگفت داشته است ، با این تفاوت که چون موسیقی ایرانی ، بمنزله قالب شعر فارسی بوده ، حصه سنگین تری از این اندوه نابسامان را بردوش گرفته است و هنوز هم بردوش دارد .

بیگمان ، اگر روزی صبغه شعر ما دگرگون شود (چنانکه اندکی از این دگرگونی را هم اکنون نیز می توانیم دید) ، صبغه موسیقی ما نیز دگرگون خواهد شد و در مسیر تغییرات روز افزون زمانه هم ، جز این راه چاره ای نیست!



دکتر خاچی خاچی
موزیکولوگ

(مطلب ذیل نیز کلی و بدون در نظر گرفتن «شماره» نوشته شده است)

تقریباً هر وقت راجع به حالت يك موسیقی بحث میشود ناچار باید آن

حالت را تفسیر و معنا کرده و ملاکی را که شاخص نوع موسیقی مورد نظر است درک نمود. حالت يك موسیقی یعنی کارا کتر آن، و همان چیزی که وسیله تمیز يك نوع موسیقی از نوع دیگر، بدون توجه به سیستم آنها از یکدیگر میشود. طرح سؤال «غم» و اطلاق آن به موسیقی ایران ممکن است ابهامات زیر را بوجود بیاورد:

آیا غم در موسیقی ایرانی را در مقابل کدام «شادی» در موسیقی غیر-ایرانی میتوان قرارداد و آیا در موسیقی غیر ایرانی، یا لا اقل در قسمتهایی از آن موسیقی میتوان حالتی را نشان داد که مفهوم آن صرفاً جنبه «شاد» داشته باشد؟

و آیا غم از لحاظ فلسفی و روانی از خواص منفی ذات بشر است یا خواص مثبت آن؟ و آیا باید موجودیت غم را در موسیقی ایران نقطه ضعف آن بشماریم تا بتوانیم گناه عقب ماندگی های خود را بگردن آن بگذاریم و کاسه کوزه های ضعف و بی لیاقتی خود را در بسیاری از شئون بر سر غم بی زبان بشکنیم؟! اینها سؤالاتی است که مجبوریم، هر چند که برای ما مشکل باشد، صادقانه جواب گوئیم و دلیل و معنای موجودیت غم را در «قسمتی» از موسیقی خود بیابیم.

معمولاً وقتی که صحبت از غم میکنیم ذهن ما خود بخود متوجه قطب مقابل آن یعنی شادی میگردد، در حقیقت پی بردن به ذات غم بدون در نظر داشتن نقطه مقابل آن امری غیر منطقی است.

این شادی را بسیاری از افراد در موسیقی غیر ایرانی و بطور اخص در موسیقی اروپائی جستجو میکنند و تنها دلیل آنها هم اجرای موسیقی غربی بصورت چند صدائی با سازهای متناوب و ظاهر جذاب و گاهی با عظمت آن است. این افراد برای اینکه زیر این طرز تفکر صحه گذاشته و عملاً وارد کارزار با «غم» شده باشند از کسترهائی تشکیل داده اند که در آن سازهای اروپائی داخل کرده و بر عظمت و دکوراسیون ظاهری آن افزوده اند، غافل از اینکه اصل موضوع را که بازگویی يك موسیقی اصیل باشد از یاد برده اند. کار این عده درست رفتار مادر بی وجدانی میماند که چون فرزندش ناقص الخلقه و یا غیر طبیعی است، شرم دارد که او را فرزند خود بداند. البته کمال بی انصافی است ما سعی کنیم موسیقی خود را چون فرزند ناقص-

الخلقه ای بدانیم و آن را مخفی نگه داریم و طوری وانمودش سازیم که باعث خجالت و شرمندگی ما است!

با این عقده بیجای حقارت نه فقط گرهی از کار ما گشوده نمیشود بلکه برورزمان همچون بسیاری از سنن ملی دیگرمان، در نتیجه این اهمال کاری ها، موسیقی اصیل خود را نیز که زاده روح و احساس پدران ماست و بما به رایگان ارزانی شده است بطریق مقتضحانه ای نابود میسازیم.

مناسفانه ما همین «غم» را که درست به مفهوم ذاتی آن پی نبرده ایم دودستی چسبیده و اصرار داریم تمام گناهان عقب افتادگی و بی اعتنائی و لاقیدی نسبت به سنن ملی و همچنین بی اطلاعی خود را بگردن آن بگذاریم و با اختراعات «من در آوردی» و تقلیدات بیجا از هنر سایرین، گور هنر سنتی خود را حفر میکنیم.

از طرف دیگر اصولاً معلوم نیست آن سبک هنری که ما چشم بسته از آن تقلید مینمائیم یک هنر شاد و بی غم باشد.

اگر کسی سنفونی ۹ بتهوون را شناسد و بزبان آلمانی هم وارد نباشد آیا باشنیدن قسمت آخر این اثر که نام آن «قصیده شادی» است و شعری هم بهمین مضمون از شیللر دارد حتماً احساس شادی میکند؟ یا اینکه باشنیدن آثاری از آهنگسازان معاصر مانند شوپنرگ، هیندمیت، پیربولز و سایرین حتماً به وجد و طرب درمیآید؟

مسئلاً اگر بخواهیم باین سئوالات جواب مثبت بدیم بطور قطع نادانی و حماقت خود را صحنه گذارده ایم چه نمیتوان انکار کرد که هر یک از آهنگسازان فوق برای ایجاد یک اثر چه مرارتها و مشقاتی را تحمل کرده و چه رنجها کشیده اند. آنها سعی نکرده اند که موسیقی خود را برخلاف موسیقی «ایرانی!» بی غم و شاد جلوه گر سازند بلکه کوشیده اند به موسیقی خود روح تفکر ببخشند و معانی عمیق فلسفی را در آن وارد سازند. ماهیچوقت نمیتوانیم بتهوون را یک سازنده موسیقی شاد بنامیم چه فیلسوف معاصری «گوته» کسی بود که توانست علی رغم «خجالت و شرمندگی» ما تا اندازه ای همان چیزی را از بتهوون دریابد که ما آنرا «غم» مینامیم و مسلماً در مورد ادبیاتمان هم صادق است خودش گفته است که به بزرگترین گنجینه ها دست یافته است.

برای اروپائیان روشنفکر و موسیقی شناسان موضوع شادی و غم در موسیقی خود و دیگران اصولاً مطرح نیست ، عاملی که ما آنرا در موسیقی خود بغلط غم مینامیم و درحقیقت باید آنرا حالتی دانست که چکیده افکار عرفانی و فلسفی و عظمت تمدن يك ملت کهنسال میباشد همان چیزی است که مغرب زمین بعلل بسیاری نتوانست بدان دست یابد و افتخار آنرا برای خود کسب نماید .

همین باصطلاح «غم» است که موسیقی شناسان غربی کم و بیش از آن اطلاعاتی کسب کرده اند و عده ای از زبده ترین آنها برای آشنائی بیشتر با آن چندی پیش بایران آمده بودند (ولی متأسفانه موفق نشدند، چون باتشبت به انواع وسائل ، از این عمل جلو گیری شد و این فرزند ناقص الخلقه! بوسیله مادر بی لیاقت خود از انظار مخفی ماند!)

موضوع قابل تذکر دیگر تعریف مفهوم غم است و اینکه آیا غم موهن و وجود آن باعث سرافکنندگی و خجلت است ؟

توضیح این نکته در اینجا لازم است که هر عاملی را که زاده يك سنت دیرین و تاریخ پرماجرا و يك تمدن بسیار بزرگ و غنی هنری، ادبی، عرفانی و فلسفی میباشد نباید «غم» نامید بلکه باید برای آن مفهوم دیگری انتخاب نمود . واژه ای که معنای آن باز گو کننده این عوامل باشد یعنی عواملی که همه چیز را بجز «غم» بمعنی اخص در خود مستتر دارد.

اگر اشعار حافظ یا خیام و یا سایرین را که بدیده تفکرات آنها در نتیجه تأثیر محیط این سرزمین بوده است بدون تعلق غمناک بدانیم مسلماً اشتباه بزرگی مرتکب شده ایم . اگر ما منصفانه قضاوت کنیم یعنی تصدیق نمائیم که تراوشات فکری قدمای ما در قرون گذشته حتی در زمان پرهیا هوی ما ارزش خود را از دست نداده و برای تمام فعل و انفعالات محیط و بشر این دوره صادق است ، و همچنین اگر ما چشم های خود را باز کرده و ببینیم چگونه فلاسفه مغرب زمین مثل « برتراند راسل » و « ژان پل سارتر » به تقلید از سعدی و خیام فلسفه باصطلاح جدیدی وضع نموده و برای خود هوا- خواهانی پیدا کرده اند، و بالاخره مفهوم سازمان معظم ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر آن تنها در يك نیم بیت از سعدی که میگوید « بنی آدم اعضای یکدیگرند » بطور کامل تر، رساتر و موجز تر در چندین قرن پیش بیان شده

است باین نتیجه میرسیم که غم در تنها چیزی که مصداق ندارد همان تمدن جامع و کهن سرزمین ماست.

باتوجه به مطالبی که ذکر آن گذشت و بازهم باتوجه به همبستگی عمیق ادبیات و شعر ایران با موسیقی آیامنصفانه است که بگوئیم «غم» در موسیقی ایران وجود دارد و وجودش مسلماً نکوهیده است؟

اگر ما تصویر تمدن عظیم سرزمینی را در موسیقی آن منعکس میبینیم و موسیقی آنرا برای ما بازگو میکند آیا بجاست که ما آنرا به «غم» نامگذاری نمائیم؟

چرا حاضر نیستیم ما حاصل يك دنیا ذوق و معرفت علمی و هنری را آنطور که هست خود شناخته و بجهانیان بشناسانیم؟

مسلماً تنها موسیقی غرب نیست که میتواند محك مقایسه با موسیقی ایرانی باشد چه معمولاً برای مقایسه يك تمدن با تمدن دیگر عاقلانه ترین راه اینست که آنرا با تمدنی لااقل همطر از یا بالاتر از خودش سنجید.

در عوض مقایسه تمدن موسیقی ایران با موسیقی مغرب زمین بسیار بجاست که ما آنرا با تمدنهای کهنسالی مثل تمدن هند، چین، یونان و مصر و غیره بسنجیم یعنی همان ملل متمدنی که غریبان شروع تمدن خود را مدیون آنان بوده و توانسته اند بعد از تقلید کافی از آنها چون کودکانی که راه رفتن را بیاموزد، روی پای خود بایستند و بتنهائی راه خود را پیمایند.

اگر پولیفونی خاور دور مثل پولیفونی اندونزی از راه آسیا و قفقاز و بالکان به اروپای غربی سیر نمیکرد هیچ دلیلی در دست نبود که این کودک نابالغ غربی بتواند امروز موسیقی ۱۲ تنی را برخ ما بکشد!

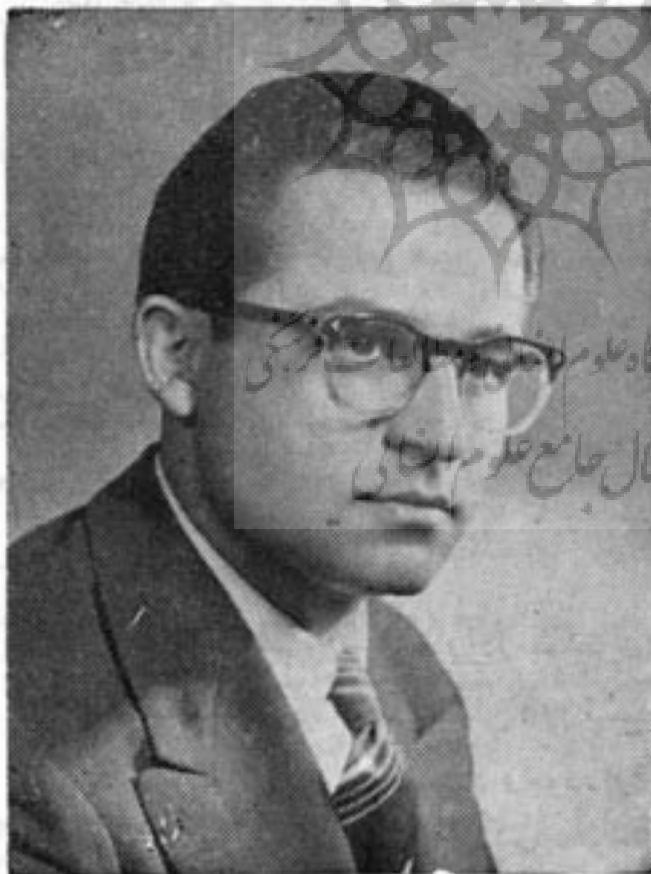
اگر تئوریهای موسیقی صفی الدین موجود نبود و اروپا آنرا از قرن هفدهم به بعد برسیت نمیشناخت دلیلی در دست نبود که متفکرین اروپائی بتوانند تئوری کاملی همانند آن بوجود بیاورند.

قرنهای متوالی پدیده های نبوغ ابن سینا و دانشمندان ایرانی تنها طریقه طبابت در اروپا بود اگرچه غریبان در این فن و بسیاری از فنون دیگر در طی يك قرن به ترقیات شگرفی نائل شده اند ولی آیا این امر میتواند دلیل برخفت و بیچارگی ما باشد؟

آیا میتوان موسیقی مللی مثل چین، هند، مصر را که متجاوز از ۳۰۰۰

سال سابقه تمدن هنری دارند و تمام مبانی تفکر، هنر و فلسفه‌شان در آن منعکس است و در نوع خود حالتی همانند موسیقی ایرانی دارد بهیچ‌شمرد و بصرف باصطلاح غمناک بودن، موسیقی غربی باصطلاح شاد را بر آن ترجیح داد.

اگر يك تمدن اصیل و کهن باین شکل - یعنی بصورتیکه ما آنرا «غم» تفسیر میکنیم - در هنر ملتی نمایان میگردد ناشی از ذات تمدن است که برخلاف تمایلات سطحی و طرز تفکر و قضاوت‌های غیر منطقی ما بصورتی غیر از آنچه ما میل داریم درمیآید.



حسین دهلوی

رهبر ارکستر شماره یک
هنرهای زیبای کشور

۱ - در موسیقی ایران نشانه هائی از غم و شادی هر دو بنظر میرسد ولی شادی در آن تا حدی کم و بطوری است که اگر هشیارانه دقت نکنیم

در انبوهی از مضامین غم انگیز این موسیقی محصور خواهیم شد و اثری از شادی در آن نخواهیم یافت. به مثال ناله و ناله در آن بهر بخش از آوازه‌های ایران که گوش کنیم بیشتر، احساس غم و اندوه در آن نهفته است. اما غمی عمیق که حاکی از دردها و رنج‌های گذشته‌ماست. گذشته‌ای که هر زمان موجی از غم انگیزترین رنج‌ها را برای ما به ساحل آورده است.

حملات سخت و خانمانسوز مغول و امثال آن همیشه، ضجه و ناله مادرانی را که فرزند و خانواده خود را از دست داده‌اند و مردمی را که از هستی ساقط شده‌اند بدنبال داشته است.

لالائی مادران بگوش فرزندان نشان نشانه‌ای از تأثیر این ناملایمات بوده است. این کودکان که مردان و زنان آینده را تشکیل میداده‌اند همیشه با این نوع تأثرات رو باروی بوده‌اند.

موسیقی فعلی ما میراث و یادگاری از این تأثرات است - تأثراتی که خواه و ناخواه موسیقی ما آنرا برای خود قبول کرده است.

باین ترتیب شور و نشاطی را که در گذشته‌های دور داشته‌ایم رفته رفته از دست داده‌ایم و بجای آن همین غم را - غمی که ما را به کنجی میکشیده و در خود فرو می‌برده است - انتخاب کرده‌ایم، تا از عقده‌ها و ناراحتی‌هایمان کاسته شود.

موسیقی ما پناهگاه تأثرات غم انگیز گذشته‌ماست و شاهد گویایی است که نشان میدهد ما در گذشته تا چه حد گوشه گیر بوده و در خود فرو میرفته‌ایم.

سبب دیگر غم موسیقی ما در مظاهر از دین و محدودیت‌ها و خصوصیات آن باید جستجو کرد. مورد چندان دور نیست که تشخیص آن برایمان مشکل باشد - شواهد زیادی در این مورد وجود دارد و نمونه‌های آنرا هم اکنون نیز میبینیم که ذکر آنها در اینجا موردی نخواهد داشت.

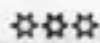
«بداهه‌سرانی» نیز علت دیگری است که ما را در بیان غم خود آزادانه کمک میکند. جدال در زندگی و فائق شدن بر مشکلات برای هر فرد ناراحتی‌هایی در بردارد، آنهم برای کسانی که به‌سر کوفتگی پسیدا

کرده باشند - اگر آزادی بیان و عقیده آنها محدود گردد - بهترین راه برای ابراز ناراحتی ها و تسکین دردهایشان موسیقی است آنها به شکل بداهه سرائی که آزادی بسیاری را در بردارد و هیچکس نیز نمیتواند بر آن خرده بگیرد. اجرا کننده و شنونده هر دو آزاده مجازند ظرفترین احساس خود را بازگو کنند. شاید ادامه و بایرداری بداهه نوازی در موسیقی ما بعلمت وجود همین مضامین غم انگیزی است که از وضع اجتماعی ما تأثیر میگیرد. بهر حال میتوان گفت که این موسیقی بیان کننده احساسات و عواطف ماست و بخوبی نشان میدهد که عدم ثبات و نابسامانی های زمان تاچه حد در روحیه ما مؤثر افتاده است.

۲ - اما در این مورد که آیا عوامل تکنیکی مؤثر بوده است یا نمود های اجتماعی باید گفت: غم انگیزی موسیقی ما بیشتر مربوط به وضع اجتماعی بوده است زیرا وجود تکنیک در هر رشته ای وسیله پیشرفت و « تحرك » زیادتری است و تحرك خود با غم مغایرت دارد و نمیتوان تکنیک را موجد غم موسیقی ایرانی دانست.

این نکته قابل توجه است که در حال حاضر برای جبران احساسات سر کوفته گذشته - ما جو بای غم کمتری در موسیقی خود هستیم و رفته رفته تمایل داریم که از آن دوری کنیم. این موضوع به دو عامل اساسی بستگی دارد: عامل اول تغییراتی است که در وضع اجتماعی ما حاصل شده و عامل دوم توجهی است که به مرور به تکنیک در موسیقی ما پیدا شده است. با اینکه هنوز آنچه را که ما بیلیم از لحاظ اجتماعی بدست نیامده است ولی خواه و ناخواه بنا به جبر تاریخ نسبت به سالهای گذشته تحولاتی انجام گرفته که بی شک با موسیقی ما نیز مرتبط بوده و در آن مؤثر افتاده است. همچنین مورد توجه قرار گرفتن تکنیک نیز خود وسیله ایست که غم موسیقی ما محدودتر گردد.

البته تکنیک خود از عواملی است که همراه با تحولات اجتماعی بوجود میآید و از این نظر میتوان گفت که بین نمودهای اجتماعی و عوامل تکنیکی رابطه وجود دارد و این هر دو عامل در آینده به کمک یکدیگر در نقصان غم موسیقی ما مؤثر خواهند بود.



۳ - در باب تأثیر مضمونهای غم‌انگیز شعری در موسیقی بطور کلی باید گفت که چون هنر بیان‌کننده احساسات و عواطف بشری است که از وضع اجتماعی مردم تأثیر می‌گیرد، شعر و ادبیات ما نیز حاوی تأثرات غم‌انگیز زیادی بوده و بی‌شک در تلفیقی که با موسیقی پیدا کرده است در ازدیاد صفت غم‌انگیزی موسیقی ایران نیز تأثیر بسزائی داشته است.

ولی نباید فراموش کرد که موسیقی خود هنر مستقلی است که استعداد پذیرش هر گونه تأثیری را دارا می‌باشد و اگر این اندیشه را قبول کنیم که موسیقی بدون شعر نیز دارای شخصیتی است در این صورت قبول خواهیم کرد که غم در موسیقی ما بدون ارتباط به شعر نیز وجود دارد.

در اینجا باید مطلبی را یادآور شوم: برخی از منقدین - فواصلی را که ربع پرده نامیده میشود سبب وجود غم در موسیقی ایران می‌شناسند در حالیکه بصراحت باید گفت این نظریه نادرست است؛ زیرا اگر از فواصل پرده و نیم پرده هم استفاده شود باز احساس غم موسیقی ایران از بین نخواهد رفت. این غمی است که با نمودهای اجتماعی ما بوجود آمده است و همراه با تحولات آن بطور قطع تغییراتی را برای خود خواهد پذیرفت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی